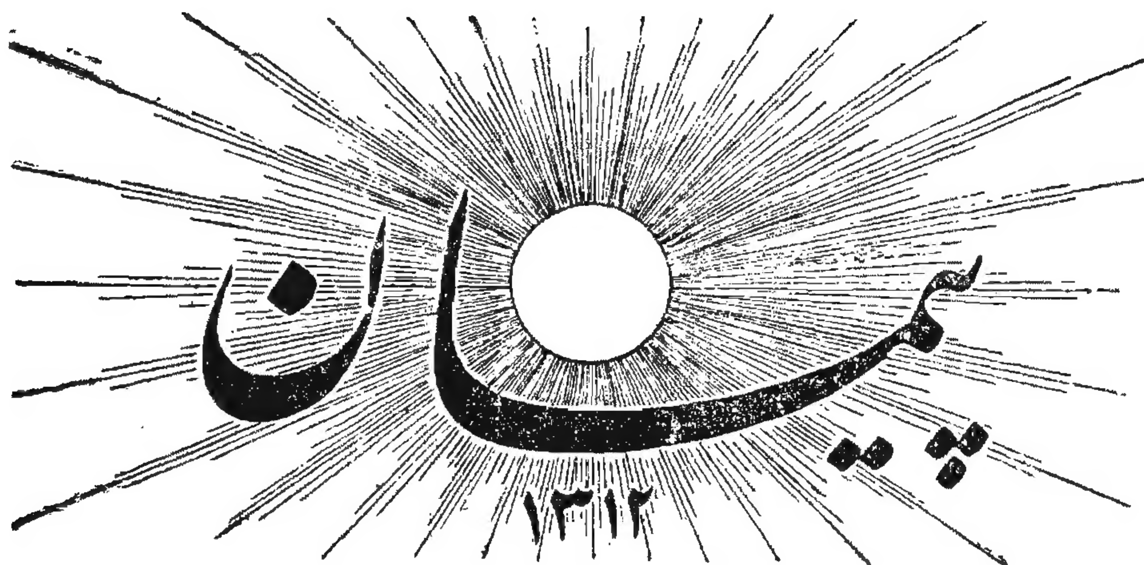

پیمان
پیمان سال یکم
شماره هیجدهم



شماره هیجدهم   ابان ماه ۱۳۱۳   سال یکم

دارنده: کسروی تبریزی

این مجله‌ماهی یك شماره چاپ می شود

بهای سالانه	۴۰ ریال
شش ماهه	۲۰ «

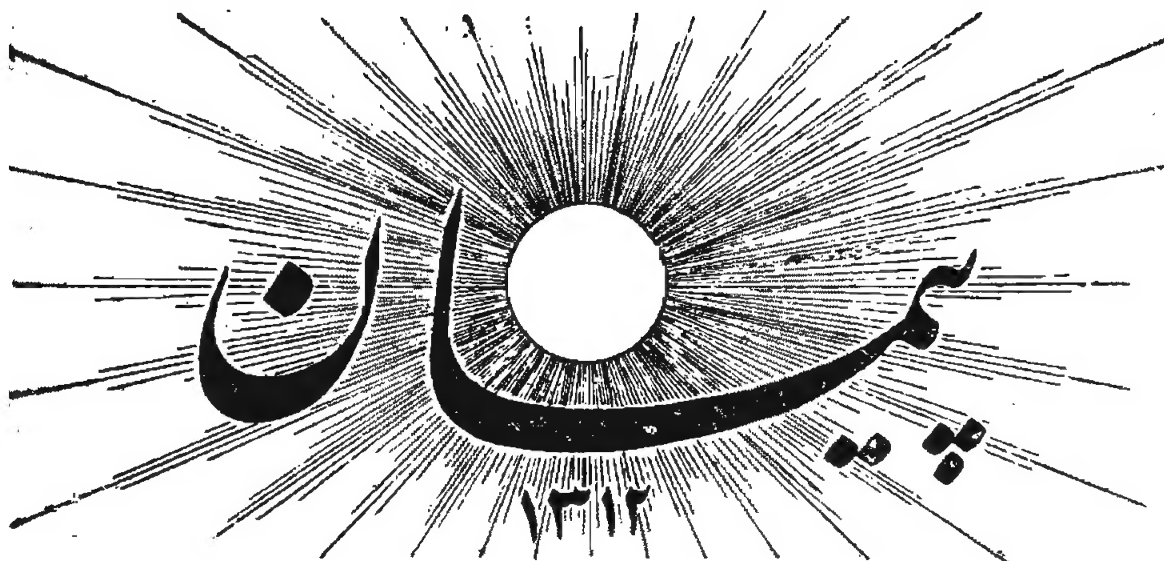
در بیرون ایران سالانه ۱۲ شلنگ و ٦ماهه ٦ شلنگ

نسخه‌ای چهار ریال (چهارقران)

جای اداره: خیابان شاهپور کوچه قاپوچی باشی

نمره تلفون ۱۳۹٦

فهرست آنچه چاپ شده



شماره هیجدهم　　　　ابان ماه ۱۳۱۳　　　　سال یکم

گزارش شرق و غرب

۱ - کنگرهٔ فردوسی در ایران

از حوادثی که درماه گذشته مهر رویداد یکی برپاشدن کنگره فردوسی درتهران پایتخت ایران است . ازمدتها پیش تدارک اینکار دیده می شد که در امسال ۱۳۱۳ شمسی که شاید سال هزارم اززاییده شدن فردوسی شاعر بزرگ ایران‌می گذردجشنهایی درایران و دیگر کشور ها بیاد این شاعر بنام برپاشود . ازجمله دسته ای را از ایرانشناسان اروپا و امریکا وهند ومصر وعراق و ژاپون وفلسطین بایران دعوت کرده‌وچهل ودو تن از ایشان این دعوت را پذیرفته وروانه ایران گردیده بودند که از روز پنجشنبه دوازدهم مهرجشن باشکوهی بنام «کنگره فردوسی» در سالون‌دارالفنون گشایش یافت‌و گذشته از میهمانان اروپایی وآسیایی وافریقایی وامریکایی گروهی از دانشمندان ونویسندگان ایرانی نیز در آن شرکت نمودند . کنگره تا روز دوشنبه شانزدهم مهر روزی‌دوبار

بامداد و شام برپا می گردید و نطقهایی میهمانان و بومیان میخواندند تا یکساعت پس از ظهر روز دوشنبه بپایان رسید وهمان روز ناهار باشکوهی ازجانب وزارت معارف ایران درمهمانخانه بلدیه بهمه میهمانان و بومیان دادهشد . فردای آنروز که سهشنبه هفدهم مهربود میهمانان باخرج دولت ایران آهنگ خراسان کردند کهدرآنجا بنیادیرا که بنام بارگاهفردوسی نهاده شده دیدار نمایند و این مسافرت نه روز مدت کشیده روز چهار شنبه بیست وپنجم مهر به تهران باز گشتند . عصر پنجشنبه بدعوت هیئت علمی بستون که درویرانهای ری بکاوش پرداختهاند در باغ صفای شاه عبدالعظیم برای دیدن چیزهایی که هیئت تاکنون اززیر خاك درآورده گرد آمدند . سپس هم میهمانی در دانشکده معقول و منقول (مدرسه سپهسالار) برپا گردید وبدینسان کنگره بپایان رسید .

این کار یکرشته سودهایی را در برداشت یکی ازآنها که ما در اینجا یاد می کنیم آنکه از سالها بازار ایرانشناسی در اروپا از رونق و گرمی خود کاسته و دانشمندانی که بتاریخ و علوم ایران می پرداختند بسیار کم شده بودند . ولی این پیش آمد و قدرشناسی که دولت ایراناز ایرانشناسان اروپا وآسیا وآمریکا کرد باعثآن خواهد بود که در اروپا وآمریکا بار دیگر ایرانشناسی رواج گیرد . نیز در هندوستان و افغان و و چین و مصر زبان فارسی رواج یافته برادران شرقی ما بعلوم ایرانی بپردازند و با ایرانیان رابطه بیشتر پیدا کنند .

۲ - عضو شدن دولت افغان در انجمن همدستی مردمان .

پس ازآنکهدولت روس درانجمن همدستی مردمان(جامعهملل) عضو

گردید دولت افغان هم درخواست عضو بودن کردوانجمن کومیته‌خاصی برای رأی دادن در این باره برپا کرده و بسپارش آن کومیته‌درخواست دولت‌افغان پذیرفته گردیده واینك آندولت اسلامی نیز عضو انجمن بزرك ژنو می باشد .

۳ - شورش و خونریزی در اسپانیا

از مدتهاست که از اسپانیا خبرهایی در زمینه دوتیرگی احزاب میرسید و سرانجام آن دوتیرگیها بشورش وخونریزی انجامیده که ازسه هفته پیش پیاپی خبرهای آنها میرسد .

اسپانیاهمچون‌دیگر کشور های اروپا گرفتار حزبهای گوناگون دست‌راست ودست‌چپ گردیده . حزبهایی که‌بخون‌یکدیگرتشنه‌اند . از یکسوی‌بهم‌خوردن‌اعتدال‌زندگانی وبی‌اندازه‌بودن‌پستی وبلندی درمیان توده ازسوی دیگررواج‌اندیشهای زهرآلود کمونیزم وماننده‌آن‌درسراسر آن کشور این نتیجه‌را داده که‌مردم‌دسته بندیها بکشتن یکدیگرمینمایند

چنانکه گفتیم زمینه شورش از مدتها پیش‌آماده شده بود . ولی چون درسه هفته پیش کابینه تغییر یافته پیشوای حزب رادیکال بنام‌مسیو لورو رئیس‌الوزراء گردید و حزب کاتولیك باو پشتیبانی کرد احزاب دست چپ از سوسیال و مانند آن بدشمنی برخاسته چون کارگران و رنجبران با این دسته همراه می باشند وخود اعضای آنحزبها هستند از اینجا دربسیاری ازشهرها ازجمله درشهر مادرید پایتخت کارگران‌دست از کار کشیدنـد و با تفنـگ وشصت‌تیر وبومب بشورش وخونریزی برخاستند . چنانکه در مادرید و بسیاری از شهرهای دیگر راه‌آهن و تراموای و کارخانهای برق و دیگر کارخانه ها همگی از کار افتادند

و در سایه کار نکردن راه‌آهن آذوقه و خوردنی در شهر کمیاب بلکه نایاب گردید .

دولت که از یکسوی بدستیاری سپاه و پلیس بفرونشاندن آتش شورش می کوشید ازسوی دیگرناگزیر بود که برای راه انداختن راه آهن و تراموای و کارخانها کسانی را از سپاهیان یا از جوانان احزاب هواخواه دولت بکار بر گمارد .

در بسیاری‌ازشهرهاآذوقه‌را باکامیونهای سپاهیان به شهرمیآوردند و با اینهمه تنگی آذوقه یکی ازدشواریهای کار دولت بود .

شورش به بخش عمده اسپانیا سرایت کرده در همه‌جا شورشیان با بمب وشصت‌تیر و تفنگ های تازه ساخت میجنگیدند . بلکه زنان‌هم همگونه یاری بآنان می کردند .

در کاتالونی که ایالتی ازاسپانیاست شورش بیش‌ازدیگر جاهارواج داشت . این ایالت از مدتها پیش نقشه آن را می کشید که استقلال پیدا کرده جمهوری جداگانه‌ای برای خود برپاکند که دیگر ایالتها نیز هر کدام جمهوری برای خود داشته از رویهمرفته همه‌آن جمهوریها دولت اسپانیا پدیدآید بدانسان که روسیای شوروی است . واین بود که دراینهنگام یکی از کانونهای شورش بارسلون پایتخت این ایالت بود که مسیوآزانا رئیس‌الوزرای پیشین‌اسپانیا باهمدستی مسیو کمپانیس‌حاکم کاتالونی و چندتن دیگر از پیشوایان احزاب درآن شهر گردآمده به همدستی دیگران روز پنجم اکتبر جمهوری‌ایالت کاتالونی‌را که یکی ازجمهوریهای دست بهم اسپانیا باشد اعلام کردند و بدینسان گسیختگی خودرا از دولت مادرپدآشکار ساختند

ولی دولت مادرید آرام ننشسته‌شورشیان را سخت دنبال‌می کرد و در همه جا سپاه و توپخانه را بوسر شورشیان فرستاده مجالی بانان نمی‌دادواین بود که‌درهمه‌جا کشتار های‌فراوانی رویمیداد ودرهمه‌شهرها حکومت نظامی برپا گردیده بود .

دربارسلونهم حکمرانی جمهوری نوین بیش‌از دوروزنبود زیرا بیدرنگ سپاه و توپخانه بسروقت‌ایشان رسیده‌باتوپ برعمارت حکمرانی که نشیمنگاه رئیس جمهوری نوین و همدستان او بود شلیك کردند چندانکه دیوارهای‌آنرا بشکافتند واین بود که هواخواهان‌جمهوری‌نوین درخود تاب ایستادگی ندیده برخی گریخته برخی خودرا بدست‌سپاهیان دادند و بدینسان جمهوری در روز سوم پیدایش خود ازمیان‌رفت .

ولی پس‌از این حادثه هنوز شورش پاك نخوابیده و باز خبرهایی از پیدایش شورش در این گوشه و آن گوشه میرسد وچون شورشیان از بومیان خودآنجا می باشندنا گفته‌پیداست که اگرهم‌امروز ناگزیر شده بخاموشی گرایند درهنگام فرصت دیگری بشورش خواهندبرخاست

امروز در همه‌جای اروپا وآمریکا در برابر شورشها دست بدامن زور وفشار زده می‌شود که ازیکسوی بدستیاری‌سپاه شورش‌راخوابانیده از سوی‌دیگر بدست محاکم نظامی کیفرهای بسیار سختی بسردستگان داده بدینسان میخواهند ریشه شورش وجنبش را بکنند . ولی چون علت شورش بیش از همه سختی‌حال کارگران و رنجبران و گرسنگی ایشان است پیداست که با این سختگیریها ریشهٔ شورش کننده نخواهد شد و ناگزیر پس‌از زمان‌دیگری دوباره‌پیدا خواهدشد. بویژه که‌بنیادزندگانی امروزی اروپا بر کینه و خونریزی است که مردم یك کشور باالندك بهانه

ودستاویزی بجان یکدیگر افتاده خونریزیها میکنند .

در اسپانیا نیز دولت قانونی گزارده که بشورشیان کیفرهای سختی بدهند وچنانکه آژانش پارس خبر داده تاکنون کسانی رامحکوم بنابودی ساخته‌اند .

درباره شماره کشتگان ومیزان خرابیها خبرهایی ازآژانس پارس رسیده چنانکه تنها درباره مادرید می گوید از پانصد تاهزار تن کشته‌اند. درباره ویرانیها نیز خبرهای گوناگونی داده شده . ولی چون آگاهی روشنی در دست نیست ما ازآن خبرها چشم‌پوشی میکنیم .

۴ ـ کشته شدن پادشاه یوگواسلاو و وزیر خارجه فرانسه

یکی ازشگفت‌ترین داستانهای تاریخی حادثه کشته شدن الکساندر پادشاه یوگوسلاوی و مسیو بارتو وزیر امور خارجهٔ فرانسه است که در مهرماه گذشته رویداد .

چنانکه درجای دیگری گفته‌ایم ازدیرزمان دولت فرانسه میکوشد که در بالکان همدستی میانه دولتهای کوچك آنجا پدید آورد وهمهٔ آنها را با خود همدست گرداند و این یکی از تدبیرهایی است که فرانسه و روسیا در برابر حریف سیاسی خود آلمان پیش گرفته‌اند .

درماه سپتامبر گذشته الکساندر پادشاه یوگوسلاوی همراه وزیر خارجه سفری به صوفیا پایتخت بلغارستان کرده پس از دوسه روز بازگشت وسه یا چهار روزدیگر نگذشت که الکساندر ووزیرخارجه آهنك سفر فرانسه را کردند و این سفر یکی ازنشانهای دوستی فرانسه ویوگوسلای شمرده می شد .

پادشاه و وزیر خارجه درپنجم اکتبر ازبلگرادحرکت کردند

که از راه دریا آهنگ فرانسه نماید زن پادشاه ازراه آهن آهنگ سفر کرد. و چون پادشاه ووزیر خارجه ازدریا گذشته‌روز نهم اکتبر ببندر مارسیل در خاك فرانسه رسیدند و از انسوی هم مسیو بارتو وزیر امور خارجه فرانسه همراه وزیر دریا بپیشواز او بدانجا رسیده بودند و چنانکه آژانس پارس خبر داد مردم فرانسه برانسر بودند که در پذیرائی ازان پادشاه هیچگونه کوتاهی نکرده و فر وشکوهی دریغ نسازند . ولی چه سود که همهٔاین آرزوها در دل مانده در همان روز پادشاه یوکوسلاوی و وزیر خارجه فرانسه بادست یك آدمکش نابود گردید و آنهمه شادیها بسوکواری مبدل‌شد.چگونگی کشتار را آژانس بدینسان میسراید :

چهار ساعت و ده دقیقه پس از ظهر بهنگامیکه الکساندر پادشاه یوکوسلاوی ومسیو بارتو وزیرخارجهٔ فرانسه و ژنرال ژرژ در یك اتومبیل بمیدان بورس در مارسیل‌رسیدند ناگهان مردی از میان انبوه مردم جدا گردیده پیش ازآنکه ژنرال پیوله که سواراسب ودر پهلوی اتومبیل‌راه‌می‌پیمود باشمشیراورا از پا بیاندازد چندین تیر بسوی‌اتومبیل‌رها کرد وسپس که پیوله او را از پاانداخت بازبروی زمین شلیك میکرد و این بود که پادشاه ومسیو بارتو را کشته‌دوتن‌پلیس‌وسه تن ازتماشاچیان رازخمی گردانید.

درخبر دیگری گفته می شود که کشنده چون ازمیان انبوه‌مردم جدا شد پولیس قصد اورا دانسته خواست جلوگیری کند کشنده‌نخست اورا از پاانداخت وسپس براتومبیل هجوم کرده باشلیك کارپادشاه‌ووزیر خارجه را ساخت .

این مرد چنانکه سپس دانسته شده از نژاد کروات یوکوسلاوی

است وچون کرواتیان ازسالهاست که برای خود استقلال میخواهند و یکی از ایشان بنام دکتر پاولویچ گروهی را همدست خود گردانیده که از راه آدمکشی بآرزوی خود برسند و از الکساندر پادشاه کشته شده سخت دل آزرده بوده اند اینست که بدینسان بکشتن او مبادرت کرده اند. ولی بسیار شگفت است که با آنهمه احتیاطکاریهای پولیس فرانسه و سخت گیریهایی که می شده اینان بمقصود خود دست یافته اند وشگفت تر از همه چالاکی کشنده است که باهمه آن پاسبانیهانه تنها یکتن بلکه سه یاچهارتن را از پا انداخته است.

این حادثه سراسر اروپاراتکان داده تااندازه‌ای که بیم پیش آمد جنگ نیز میرفت. زیرا پاره روزنامها چنین مینمدارند که دولت مجارستان پشتیبان این آدمکشان می باشد و بتحریك آن دولت چنین کاری شده ولی خوشبختانه چنین بیمی بیجا بوده وترسی ازجنگ درمیان نیست.

الکساندر را در یوکوسلاوی و مسیو بارتورا در فرانسه بخاك سپردند و چنانکه می بایست شکوه بسیاری بخرج دادند. از انسوی هم پترس پسرده واند ساله الکساندر را بجای او بپادشاهی برگماردند. درباره کشنده نیزدر فرانسه استنطاق وبازپرس بسیاری می شود که گذشته از کشنده که خودرا کالمن می نامد کسان دیگری را دستگیر کرده وبند نموده اند. ازجمله خود دکتر سردسته ایشان را در ایتالیا دستگیر کرده اند و با سختی بسیار موضوع را دنبال میکنند.

درفرانسه بدستاویز همین پیش آمد مردم بدگوییها ازوزیرداخله کرده اورا متهم بکوتاهی در کارهای خود کردند واین بود که اوناگزیر شد و کناره گیری نمود.

۵ ـ حال کارگران در مجارستان

این پیش آمد اگرچه حادثهٔ بزرگی نمی نماید و در شمار دیگر حوادثی که یاد کردیم نیست . ولی چون نمونه از حال کارگران اروپاست در اینجا می آوریم :

در بوداپست پایتخت مجارستان هزار تن کمابیش از کارگران بعنوان اینکه مزد آنان بسیار کم است که به خریدن نان تهی نیز نمیرسد و اینکه باید هشت در صد برمزد آنان افزوده شود دست از کار کشیده و چون کار آنان در کانهای ذغال سنك در هزار قدم زیر زمین است در همانجا گرد آمده اعلام کردند که از آنجا بیرون نخواهند آمد و خوراك نخواهند خورد که یا بمزد آنان افزوده شود و یا در نتیجه گرسنگی بدرود جان بگویند .

اینحال پنجروز دوام داشت که از یکسوی کار داران از افزون بمزد آنان خودداری می کردند و ازانسوی کارگران در سخن خود پا فشاری نموده نه تنها از بیرون آمدن وخوراك خوردن امتناع مینمودند و حال ایشان از گرسنگی سخت شده بود بلکه تلمبه هایی را که هوا بر آن جایگاه ایشان میرسانید بریده واز گرمی و بدی هوا رنج دیگری برای خود آماده کرده بودند . چنانکه بسیاری از آنان تاب سختیها نیاورده میخواسته‌اند خود را از گلو آویخته با مرك از آن رنجرهایی یابند زنان ایشان برسر کان هجوم آورده لابه می نموده‌اند که بایشان راه دهند تا پائین رفته بهلوی شوهران خود برنج و درد آنان شرکت نمایندو سپاهیان با تفنك و شصت تیر آن هجوم را پراکنده می ساخت. کسانی پای میانجگیری پیش گزارده بآن جایگاه فرو رفته بودند که کارگران را

راضی ساخته بالا بیاورند تا با گفتگو قراری در باره مزد آنان داده شود ولی کارگران راضی نشده بلکه آن میانجیان را نیز نزد خود نگاهداشته ببالا با تلفون سپارش داده اند: «نهصد و پنجاه تا بوت برای ما تهیه کنید ما بهتر میشماریم که دراین زیر زمین از گاز و گرسنگی بمیریم تااینکه ببالا بیاییم. زیرا در بالاآمدن هم ما دچار مرگ هستیم و مزدی که بما داده می‌شود برای نان تهی ما کفایت ندارد و بدینسان ما کم کم از جان افتاده و خواهیم مرد»

در خبرهای دیگری گفته میشود که دولت مجارستان دخالت در کار کرده بدینسان که وعده داده ۲۵۰ واگون ذغال سنگ از کانداران بخرد و کانداران بنوبت خود بمزد کارگران بیافزایند. پس از این قرار داد کارگران از ته زمین بالا آمده‌اند ولی حال ایشان بسیار بد و رقت آور بوده است.

این نمونه‌ای از آیین زندگانی غربیان است.

آدمیان که باید برادرانه با هم زیست کنند و توانگران از حال بیچیزان غافل نبوده درسختیها دست آنان را بگیرند و بیچیزان تامیتوانند باندك دسترنج خود خورسند بوده دل از کینه توانگران پاك داشته باشند (که معنی تمدن جزهمین نیست) دراروپا باآن همه لافهایی که از تمدن زده می‌شود کارازهم بریدگی توانگران وبیچیزان باینجا رسیده که اینگونه ناسزاییها بمیان می‌آید. آیا هشت درصد فزونی مزد درخور چه اهمیت است که هزارتن برای رسیدن بان خودرا باآن سختی بیمناك روبروسازند؟!

در پیرامون شعر و صوفیگری

ازمقاله‌ای که دربارهٔ شعر درشمارهٔ هفدهم پیمان نوشتیم برخی دوستان گله نوشته‌اند . یکی از ایشان که از شعراست چنین مینویسد: « شایسته نبود که شما شعرا را برنجانید بخصوص که اول کار شماست وبمساعدت شعرا احتیاج دارید »

می گوییم . امروز هیچ کس باندازه ما بدوستی مردم نیازمند نیست وماسخت پرهیزداریم که کسانی را رنجانیده با خوددشمن گردانیم. لیکن ما این هم نمیتوانیم که از گفتن عیبها - عیبهایی که زیان آن بهمه توده میرسد- زبان باز داریم.

در زمینه شعر هم عیبهای گفتنی بسیار است . شعر در ایران در قرنهای زبونی ایرانیان پیدا شده و اینست که آلودگیهای بیشمار دارد که اگر امروز هم از آن آلودگی ها پاك نشود بی پرده باید گفت که جز کندن ریشه هوش و دانش ایرانیان میوهٔ دیگری نخواهد داد .

تنها « شعرا » نیست . هر گروهی تا نیك از بد جدا نسازند و همیشه به نیکی نکوشند جز راه تباهی نخواهند پیمود .

شعرا اگر می گویند هرچه شعر است نیك است وهر که شاعر است نیکوکار میباشد و هرگز نباید ایرادی برآنان گرفت بی پرده باید گفت سخت بخطا میروند و این راه آنان جز بسوی تباهی نیست .

ما می بینیم که برخی شعرا که جز بیهوده گوئی کاری نداشته بلکه زشتگوئیهای بسیاری هم کرده اند چون کسی از جاو ایشان در نیامده و عیب ایشان باز ننموده کم کم مغرورشده خودشانرا درجهان دیگری دیده و به دعویهای بیجایی برخاسته‌اند . یکی از اینان انوری است که تنها

هنریکه داشته بهم بافتن معنیهای سرسام آمیز بوده و بس :

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی چشم
در قبضه شمشیر نشاندی دبران را

از ناصیه کاه ربا گرچه طبیعی است
سعی تو فرو شوید رنگ یرقان را

انصاف بده تا در انصاف تو باز است
غمخوارتر از گرگ شبان نیست غنم را

هزار سال بقا باد شاه عالم را
که هست گردش گردون ملك رامحوند

به تیغ کین تو آن را که کشته کرد اجل
خدای زنده نگرداندش بنفخه صور

آب آتش را اگر در مجلسش حاضر کنند
ازمیان هر دو بردارد شکوهش داوری

شما اگر بشنوید که فلان تاریخ نگار چینی در کتاب خود چنین نوشته که در زمان فلان پادشاه چین چندان ایمنی و آرامش در چین پدید آمد که گرگها دیگر آزار گوسفند نمیکردند و چه بسا که گرگ ومیش باهم از یك چشمه آب میخوردند آیا در بارهٔ آن تاریخ نگار چه عقیده پیدا می کنید ؟ جز اینست که او را دیوانه نادان یا دروغگوی بیشرم میشمارید؟!

یا اگر در انجمنی نشسته باشید کسی چنین گفتگو آغاز کند که دیروز از بیابانی میگذشتم برهای را دیدم از رمه دور افتاده و در بیابان سرگردان مانده در این میان ناگهان گرگی را دیدم که دوان دوان خودرا بان بره برسانید و آنرا بدوش کشیده دوان دوان تا نزد رمه بردش و بدست شبان سپردش آیا چه پاسخی بآن کس میدهید ؟ . . جز

اینکه اورا دیوانه پریشان مغز می شمارید و برحالش افسوس میخورید؟

پس چه خواهند گفت و چه خواهند اندیشید اگر چینیان یا مردمان دیگری این شعرهای شعرای مارا بشنوند ومعنی آنهارا بفهمند؟! آیا تنها گفتن اینکه اینها « مبالغه » است و حقیقت نیست چاره درد را خواهد کرد؟ آیانخواهند پرسید که سود این مبالغه‌ها چه بوده؟! اگر چنین پرسشی کردند آیا چه پاسخی برای آن داریم؟!

نخست باید دانست که « مبالغه » یا بعبارت پارسی گزافگویی دور از خرد است و آدمی خردمند هرگز گرد آن نمیگردد. دوم باید دانست که گزافگویی هم اندازه‌ای دارد و گفتن اینکه:

گرگ از مهابت تو بره مانده میش را
بردارد اززمین و بدوش شبان دهد

یا گفتن اینکه:

چنان بعهد تومیزان عدل‌شد طیار
که میل سوی کبوتر نمیکند شاهین

گزافه هم نیست و انصاف را جز کلمه « سرسام » شایسته نام دیگری نمیباشد.

اگر چه‌خود آن سرایندگانرا غرور برداشته‌وچنین‌میپنداشته‌اند که از این « آسمان و ریسمان » بافی هنر بزرگی می نمایند باکه گاهی بیشرمی نموده‌دم‌ازدعوی‌های‌دیگرمی‌زده‌اند چنانکه‌همان انوری‌میگوید:

من نمیدانم که این جنس سخن را نام چیست
نه نبوت میتوانم خواندش نه ساحری!

ولی ما آنان را از اسب غرور پایین‌آورده دوباره میگوییم که این

جنس سخن جز بیهوده گویی نبوده و جز نام «سرسام» نداشته‌است.

ما نه‌تنها شعرا را که بافنده این مضمونها میباشند نکوهش مینماییم بلکه پادشاهانی را که‌این بیهوده گوییها را شنیده و تکان نخورده اند نیز در خور نکوهش میدانیم . از آنسوی هم می‌اندیشیم که‌آن پادشاهان جز یکمشت مردم بی‌ارجی نبوده‌اند و کارهای دیگر ایشان نیز از اینگونه وجنس بوده .

مثلا سلطان سنجر که انوری این بیهوده بافی‌هارا در ستایش او کرده خودمردرو سیاه ونابکاری بیش‌نبوده‌ (۱) دریغا ایران که بدست انگونه کسان افتاده بوده! صد دریغا!

دوباره‌می گوییم که‌آن‌زمانها دورهٔ زبونی وبدبختی ایران‌بوده و ما هرگز نمیتوانیم که امروز بکارهای‌آن زمان با دیده رضایت نگریسته پیروی از آنها بنماییم - همان انوری را ببینید که چه آلودگیها داشته وبچه‌سیاهکاریها دچاربوده (۲) . آن شعر های بیشرمانه دربارهٔ شراب خواستن که بیخردانه در بیشتر تذکره‌ها آورده‌اند و آن بیتی که در هجو ما در خود از او معروفست بهترین نمونه از پستی و نابکاری او میباشد . آیا چنین کسی در خور آنست که امروزشعرای ایران پیروی

(۱) شاید خوانندگان نخواهند دانست که ما برای چه سلطان سنجر را که آنهمه ستایشها ازو در کتابها نوشته اند روسیاه و نابکار می‌خوانیم . شرح نابکاریهای اورا درتاریخ عماد اصفهانی بخوانند که چگونه پسران زیبارو را برگزیده وباآنان عشقبازیها می کرده وآنان را بروزرا وامرا چیرگی‌می داده تا آنجا که یکی از آنان روز روشن سر وزیر سنجر را برید . چنین کسانی‌چه شاه وچه گدا پست ترین آدمی می‌باشند وهمیشه باید نامهای آنانرا بزشتی برد .

(۲) همان سیاهکاریهائی که پادشاهش سنجر گرفتار بوده.

از سبك شعر سرایی او نمایند؟! آیا انصاف است که کسانی ازو هواداری کنند؟!

این يك نمونه از زشتیهای شعرای پیشین می باشد · ما اگر نکوهش میکنیم ازاین زشتیهاست و منظور ما اینست که شعرای امروز از هیچ باره پیروی ازشعرای گذشته ننمایند بلکه خویشتن بنیاد نوینی بگزارند و ازسخنان سنجیده وآراسته‌خود سود بایران‌وایرانیان برسانند.

در سخن تنها سنجیدگی و آراستکی بس نیست که آن را سودمند و گرانبها گرداند بلکه باید دارای معنی‌های نیك وسودمند نیز باشد . چنانکه شرح این موضوع را در آن گفتار خود در شماره هفدهم داده‌ایم .

پس با اینحال ما نیکخواه شعرا می باشیم ودوستی آنان رامیجوییم و هرگز نباید شعرا ازما دل‌آزرده باشند یا بدشمنی ما برخیزند ·

مثلا غزلهائیکه شعرای ایران امروز می‌سرایند خود ایشان بهتر میدانند که چه رنجی را درراه سرودن آنها برخود هموار می سازند و بسیاری ازآنها را میتوانگفت که از بهترین غزلها می باشد . با اینهمه ما می پرسیم :آیا سودآن غزلها بخود سرایندگان یابدیگران چیست ؟.. پس آیا بهتر نیست کهآن رنج رادر زمینه‌سودمند دیگری بکشند ونتیجه ای از آنهمه کوششهای خود دردست داشته باشند ؟!

درست داستان‌آن معمار استادیست که رنجها برده وخرجها کرده کوشك بس بلند وزیبائی میسازد ولی نه‌در شهر وآبادی بلکه در میان يك بیابان بی آب وریگزاری که همه رنج‌وخرج اوهدرمی‌رود. ولیکن اگرآن کوشك رادر يك‌شهر یادر يك آبادی دیگری بسازد هرآینه نتیجه های سودمندی دردست خواهد داشت .

شاید کسانی بگویند : این غزلها اگر هم سودی ندارد زیانش چیست؟! چرا باید شعرا را بیك کار بی زیانی نکوهش کرد ؟ ! می گوییم هر چیزی همینکه سودمند نشد زیان آور خواهد بود . زیرا به‌چیز نابود پرداختن خود کار بیهوده کردن است و کار بیهوده کردن از خرد می کاهد. وانگاه آیا این عیب کسانی نیست که بادل آسوده وبیدرد دعوی عشق بنمایند ویکعمر همیشه از درد عشق دروغی بنالند ؟ ! آخر کدام مردم دیگری چنین رسمی رادارند که ایرانیان دومین آنان باشند ؟!

درایران امروز صدها عیب در زندگانی مردم پیداست که باید با گفتن ونوشتن چارهٔ آنها بشود . من دورنرفته تنها عیب های آشکار را می شمارم : هنوز صدها واعظ چون بالای منبر می روند جز « قصص بنی اسرائیل » سخنی ندارند . هنوز رمالان وفالگیران و دعا نویسان بساطهای خود رادرچیده دارند واختیار زنان بدست ایشان می باشد . هنوز سوگند خوردن که راست ودروغش هردوزشت است درسراسر ایران رواج دارد. هنوز دشنام دادن و بکار بردن کلمه های زشت میانه ایرانیان ازخرد وبزرك شیوع بسیار دارد . هنوز چاپلوسی پیشه بسیاری ازمردم است که بیشرمانه دست از آن برنمیدارند . هنوز ایرانیان همگی از یکسوی «بنده» و «چاکر» و «غلام خانه زاد» و «احقر الخلایق» واز سوی دیکر « جناب مستطاب اجل اکرم» و «جناب علامی فهامی آیة الله فی الارضین» می باشند. هنوز عنوانهای پوچ و ننکین « فدایت شوم» و « قربانت گردم» در نامه نویسیها روان است . هنوز درایران «خان» و «میرزا» دو یادگار شوم چنگیز وتیمور در پیش و پس هرنامی شیوع دارد ...

از اینسوی در سایه نزدیکی باروپا صدعیب دیگر رواج گرفته:

از گستاخی زنان و مردان بنابکاری از ستیزه رویی جوانان ازفرا گرفتن بیماریهای ناپاک سراسر ایران را از فزونی سینما و تیاتر در همه شهرها ازانتشار بدآموزیهای زهرآلود اروپائیان درمیانه جوانان..

با اینهمه زمینههای سودمند برای گفتن ونوشتن سخنوران ایران «منصوروار بردارجان بانك اناالحق» میزنند و «خضرعشق» میشوند و «از آب حیات می» سیرابی میخواهند و «درون خم عرق غسل ارتماس» میکنند و زن ومرد از «جهان» شکایت مینمایند که «روزی بکام این دل شیدا نمیگردد» و «نقد دل وجانرا یکسر» در بهای «یك بوسه یار» (یار پنداری) از دست میدهند و «از شرارآه خود آتش بهمافیها» میزنند و «ازباده الست مست» گردیده تا «دم رستخیز هوشیار» نمیگردند و «جامه عشق که خیاط ازل» برتن ایشان دوخته تا ابد از تن در نمیآرند وبه «خسرو پرویز» که قرنهاست مرده و استخوانهایش نیز خاك شده پیغام میدهند که «بیش ازاین ستم بکوهکن روا ندارد» وشیرین‌را مدتی برای اووا گزارد و . . . .

دریغ ای ایرانیان! دریغ!

***

دیگری ازدوستان دانشمند (۱)چنین‌می نگارد: «درشماره۱۷شعر را بسی ناچیز و بیمغز انگاشتید. آندمی که اوج حقیقت طلبت را میبینم خرم میگردم از اینکه جز پیرامون حقیقت نیستند و از دیگرسوی یکسر مجاز را از میان بردن کار خردمند نیست که گفته‌اند المجاز قنطرة الحقیقة. وانگهی اگر در یکجا شعر را قدحی است در دیگر جاشایان مدح و ستایش است . . »

(۱) آقای آقاسید علی اکبر برقعی از قم

می گوییم : شعر سخن است ـ سخن آراسته و سنجیده . سخن را یکبار نمیتوان گفت بیمغز یامغز داراست . سخن اگر معنی دارد بامغز وگرنه بیمغز می باشد . در باره شعر نیز همان جمله را باید گفت .

ولی اگر کسانی چنین پندارند که شعر از آنجا که سخن سنجیده وآراسته است بخودی خود دارای ارجی می باشد اگرچه معنای سودمندی نداشته باشد چنین پنداری بیجاست و گمان نداریم که مقصود دوست دانشمند ما این باشد .

اما عبارت «المجاز قنطرة الحقیقة» این عبارت از آن صوفیان است که معنای دیگری از آن مقصود میدارند . ولی گویا مقصود دوست دانشمند ما اینست که بر شعرایی که در موضوعهای ناسودمند شعر می سرایند باید بخشود تا کم کم پیشرفته بموضوعهای سودمندی برسند .

ما بر این مقصود دوست خودمان چندان ایراد نداریم . چیزیکه هست شاعری که از آغاز جوانی لب به بیهوده گویی کشاد کمتر روی میدهد که در پیری دست از آن برداشته بکارهای سودمند بپردازد. وآنگاه این شعرا تنها باین بسنده نمیکنند که شعر های ناسودمند بگویند بلکه شعرهای سراپا زیان و سراسر آسیب می سرایند .

ما اینك در تهران شاعری را می شناسیم که یکعمر با غزلسرایی و یاوه بافی بسر داده که نه پی کار و پیشه‌ای رفته تا نزد زن و فرزند خود سرفراز باشد و نه بپا کدامنی برخاسته که پیش خدا ارجمندی پیدا کند عمری با تردامنی و تنگدستی و پستی و فرو مایگی بسر داده و یگانه هنرش قافیه بافی بوده کنونهم درشصت سالگی که دم گور ایستاده چنین شعر می‌سراید :

که گفت در رمضان می نمیتوان خوردن
مگر سزاست که برخویش عیش‌را محروم کرد

در این یك بیت شاعر روسیاه بردین وآدمیگری و شرم وخرد پشت پا زده و پستی و نادانی خود را فاش گردانیده تنها برای آنکه‌یك « محسنه بدیعی » را بکار برده و روان رشید وطواط را شاد گرداند !

آری ای پیر رو سیاه ! آن کسیکه گفته‌در رمضان می نخورید تو او را نمی شناسی ! تو و همکاران تو آزادید که در رمضان‌هم عیش را برخود محرم نساختـه می بخورید و با شاهدان خوش باشید و بالاتر ازهمه از این قوفیه‌های ننکین بیافید !

لیکن ای پیر چرکین خاك برسر ! یکعمر در اینجهان با این یاوه بافیها بسر دادی و یکانه حاصل عمرت آن دیوان غزل است کـه پس از خودت نفرین نامه خوبی بیادگار خواهد ماند ! در ان جهان نیز سزای این نا پاکیهای خودرا خواهی دید !

من دلم نه برتو بلکه بر آن جوانان پاکدلی می‌سوزد که فریب تو و مانندگان تورا خورده راهی را که شما پیموده‌اید خواهند گرفت. واینست که آسوده نه نشسته باین جوش وخروش برمیخیزم .

***

چون در آنمقاله شماره هفدهم گفتکویی از صوفیان هم بمیان آمده و پیش از آنهم گاهی از این گروه نامی برده بودیم یکی دیگر از دوستـان و خوانندگان پیمان که باصوفیان بی ارتباط نیست او نیز گله هایی کرده وچون نوشته او دراز است بهتر آن‌میبینیم که خودآن را در اینجا آورده وبرای اینکه ایرادهایش بی پاسخ نماند هر تکه‌ای رانکاشته و پاسخ را داده سپس به تکه دیکر بپردازیم :

دوست ما مینویسد :

مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند ترا چه شد که همه قلب دوستان شکنی ؟!

پیمان وقتی که شروع بانتشار کرد با بیدینان و اروپا پرستان مبارزه داشت و الحق خدمت بزرگی را انجام میداد . ولی چه شد که از نیمه راه تغییر مسلك داده با صوفیه بمبارزه برخاست ؟ آیا این تغییر مسلك ازسیاست رحکمت دور نیست ؟! شما که با بیدینان پنجه به پنجه انداخته اید باید جهد کنید همهٔ متدینان را از هرمذهب و عقیده له هستند با خود همدست سازید . نه این له يك دسته از بی آزار ترین متدینان را از خود رنجه گردانید . صوفیه جماعتی هستند دل از دنیا کنده و همیشه با ریاضت و سختی دادن بنفس خود بتزکیهٔ آن می کوشند . امروزدرهرشهر ایران دسته مهمی از صوفیه وجود دارندآیا چه اذیتی از ایشان بمردم می رسد ؟ حرص وطمع بدنیا که شماهمیشه آن را مذمت می کنید یکی ازطرق علاج آن تصوف است وبهمین جهت است که بزرگان و فلاسفه طرفداری از تصوف کرده اند . بهرحال من اگرچه صوفی نیستم ولی چون تصوف را دوست می دارم وبا جماعتی از درویشان ارتباط پیدا کرده ام و دیدم که ایشان از نوشتهای شما دلگیر هستند خواستم توجه شمارا باینموضوع جلب کنم .

می گوییم : ما همیشه گفته ایم که صوفیگری بدو معنی است : یکی از خود گذشتن ودل از جهان کندن وجلو آز خود گرفتن و سود دیگران را برسود خود برگزیدن و اینگونه خجسته کارهاست . با این صوفیگری ما نه اینکه دشمنی نداریم بلکه هوا دارش هستیم وهمیشه آرزو داریم له از این گونه کسان در ایران فراوان باشند . آدمی پیش از هرکاری نیازمند چنین تربیتی است . معنی دیگر تصوف همه آفریدگان را با آفریدگار یکی داشتن (وحدت وجود) وبرای رسیدن بخدا با ریاضت خوکشیدن وتنبلی را پیشه خود ساخته در خانقاه نشستن وبجای پرستش خدا با ساز وآواز رقص کردن و با درویش بچکان ساده رو (شاهد) کامگزاردن و اینگونه زشتکاریهاست . بااین صوفیگریست که ما دشمنی داریم وهمیشه نکوهش می نماییم .

اینکه می نویسید صوفیان دین دارند این صوفیان دین نداشته اند . بلکه پندار هائی از خود پدید آورده پای بند آنها بوده اند . بسیاری پای

بند آنها نیز نبوده « بی همه چیز » می زیسته اند . و اینکه دعوی مسلمانی میکرده‌اندبپاس مردم بوده که نانشان بریده‌نشود واگرنه باسلام بستگی‌نداشته‌اند. ما اینك داستانهایی را از آنان از کتابهای خودشان می آوریم تابدانید که این مردم نه تنها باحکام اسلام اعتنایی نداشته اند باین مردمی وبغیرت و مردانگی هم پای بند نبوده اند . این داستانها از نسخه خطی کتابی آورده میشود که‌در بالای صفحه یکم آن نام « تذکرة الاولیاء » نوشته ولی‌گویا « نفحات الانس» جامی باشد .

۱ ـ درباره دیدار کردن شمس تبریزی مولوی‌رامی‌نویسد : «مدت سه ماه در خلوتی لیلا ونهاراً بصوم وصال نشستند که اصلا بیرون نیامدند وکسی را زهره نبود که در خلوت ایشان در آید . روزی خدمت مولانا شمس الدین از مولانا شاهدی التماس کرد . مولانا حرم خود را دست گرفته درمیان آورد فرمود که او خواهر جانی من است . نازنین پسری می خواهم فی‌الحال فرزند خود سلطان ولد را پیش آورد . فرمود که او خواهر جانی من است حالیا اگر قدری‌شراب دست میداد ذوقی میکردیم . مولانا بیرون‌آمد وسبویی ازمحله جهودان پر کرده‌بیاورد . مولانا شمس الدین فرمود که قوت مطاوعت مولاناشمس الدین را امتحان میکردم ازهرچه گویند زیادت است » .

ازاین داستان پیداست که صوفیان از هیچگونه بی‌ناموسی باك نداشته اند وزنان‌خودرا بیکدیگر پیش میکشیده اند .

۲ ـ درباره « شیخ اوحد الدین حامد کرمانی قدس الله تعالی سره» ! مینگارد «وی درشهود حقیقت توسل بمظاهر صوری‌میکرده وجمال مطلق را درصورمقیدات مشاهده مینموده » .

شاید خوانندگان معنی این عبارت را درست درنیابند . مقصود اینست که شیخ کرمانی بچه بازی مینموده . ولی بیشرمی در آنجاست که بیکچنین‌نابکاری نامردانه رخت دیگری‌پوشانیده میگوید: اوجمال خدارادرروی پسران ساده‌روتماشا می کرد !

آیا این کردار ها وگفتارها بادین مسلمانی چه سازش دارد ؟! آیا این هرزه کاریها درراه «تزکیه نفس» بوده ؟ !

۳ ـ درباره همان صوفی می نگارد : « چون وی درسماع گرم شدی

پیراهن امردان چاك کردی وسینه بسینه ایشان باز نهادی . چون ببغداد رسید خلیفه پسری صاحب جمال داشت این سخن بشنید گفت او مبتدع ست و کافر اگر در صحبت من از اینگونه حرکتی بکند ویرا بکشم چون درسماع گرم شد شیخ بکرامت دریافت (گفت) :

سهل است مرا برسر خنجر بودن . در پای مراد دوست بیسر بودن
تو آمده ای که کافریرا بکشی غازی چوتویی رواست کافربودن

پسر وخلیفه‌سردرپای شیخ نهادند ومرید شدند.»

شنیدنی استکه مردك نابکاری که بایستی تن او را بآتش بسوزانند «کرامت» داشته است !

٤ ـ درباره : «شیخ فخرالدین ابراهیم المشتهر بالعراقی قدس‌الله روحه» داستان هایی آورده که رواست هر غیرتمندی از خواندن آنها سر بشرمساری پایین اندازد . مردك نابکار بهر کجا می‌رسیده جز باساده رویان سروکاری نداشته. آغازکار اورا چنین می نویسد : «درسن هفده‌سالگی دربعضی مدارس مشهوره همدان بافاده مشغول بوده روزی جمعی قلندران بهمدان رسیده اند و با ایشان پسری صاحب جمال بود و بروی مشرب عشق غالب چون آن پسر را بدید گرفتار شد مادام که در همدان بودند با ایشان بود چون ازهمدان سفر کردند وچند روز برآمد بی طاقت شد و در عقب ایشان برفت وچون بایشان رسید برنگ ایشان برآمد وهمراه ایشان بهندوستان افتاد و در شهر مولتان بصحبت شیخ بهاء الدین زکریا رسید و گویند چون شیخ ویرا در خلوت نشاند واز چله وی یك دهه گذشت ویرا وجدی رسید و حالی بروی مستولی شد . این غزل را گفت :

نخستین باده کاندر جام کردند زچشم مست ساقی وام کردند

وآن‌را باآواز بلندمیخواند ومیگریست چون‌اهل خانقاه‌آن‌رادیدندوآنرا خلاف طریقه شیخ دانستند چه طریقه ایشان در خلوت جز اشتغال بذکریامراقبه امری دیگر نمی باشد آنرا برسبیل انکار بسمع شیخ رسانیدند . شیخ فرمود که شما را از این منع است او را منع نیست چون روز چند برآمد یکی از مقربان شیخ را گذر برخرابات افتاد شنید که آن غزل را خراباتیان با چنگ و چغانه میگفتند وپیش شیخ آمد وصورت حال‌را باز نمود وگفت باقی شیخ جا کمند . شیخ

سؤال کرد که چه شنیدی باز گوی ، چون بدین بیت رسید که :

چوخود کردند راز خویشتن فاش عراقی را چرا بد نام کردند ؟ ؛

شیخ فرمود که کار اوتمام شد برخاست وبدر خلوت عراقی آمدو گفت: عراقی مناجات درخرابات می کنی ؟ بیرون آی . بیرون آمد وسردر قدم شیخ نهاد شیخ بدست مبارك خود سر اورا از خاك برداشت ودیگر وی را بخلوت نگذاشت وخرقه ازتن مبارك خود کشیده بوی پوشانید . . »

تکه نخست این داستان که پستی و نابکاری است بماند . از تکه آخری ان شما چه میفهمید ؟ . . آیا از اینمرد چه کار نیکی سرزدکه سزاوار خرقه شیخ گردید ؟ آیا خواندن یکغزل که معنی آنرا خود خواننده‌هم نمیفهمد چه ارزشی دارد که کسی بپایه مرشدی برسد ؟ . . بگوییدکه این مفت خوردن و بیکار خوابیدن درخانقاه چه ریاضتی بوده است ؟ . .

ما در اینجا فرصت چندانی نداریم وگرنه نشان میدادیم که این دسته صوفیان چه آسیب‌هایی را بایران رسانیده‌اند .

دوست ما می‌نویسد :

اینکه نوشته‌اید : « در میان مسلمانان گروهی دروغگوتر ازاینان نبوده» اگرقید کلمه« مسلمانان » نبود ایراد گرفته میگفتم اسپرتیستهای اروپارا فراموش کرده‌اید . نه نه ! فراموش کردم اسپرتیستهای مسلمان‌نمای طهران هستند و شما نمی‌بایست آنهارا فراموش کنید ! بهر حال من از شما میپرسم آیا کتابهای این آقایان که بفارسی‌هم چند جلد انتشار یافته خوانده‌اید ؟! اگر نخوانده اید بخوانید تابفهمید دروغگو کیست و دروغگویی چیست؟! من تعجب‌دارم که چرا شما تابحال باین جماعت نپرداخته‌اید ؟! شما که اروپاییان را تعقیب کرده از کوچك‌ترین خطای آنها صرف‌نظر نمیکنید چطور تابحال باین خطای بزرك آنها توجه نکرده‌اید ؟ ! اینکه بیچاره صوفیه را با دقت تمام بپای حساب خواسته نوشته‌اید نه بهر از ده بهر نوشته های آنها جز دروغ نیست کتابهای اسپرتست هارا بخوانید تابدانید که ده بهر درست آنها جز دروغ نیست . صوفیه‌را میگویید پیران ایشان خودرا از پیغمبران بالا میگرفتند اینها لااقل مزایایی را دارا بوده و پس‌از سالها ریاضت که بمقام پیری رسیده بودند آن دعویهارا کرده‌اند پس چه خواهید گفت اگربشنوید که دونفر از اسپرتیست‌های طهران یکی روح

محمدبن عبدالله را و دیگری روح ابراهیم خلیل را درجسد خود مدعی است و چنین میگویند که این دو روح پس‌از تصفیه‌های زیاد امروز باینده‌جه رسیده که به جسد آنها تعلق یافته بعبارت اخری خودشان‌راازپیغمبران بالاتر محسوب می‌دارند با آنکه ازاشخاص عادی هستند و ادنی مزیتی ندارند ؟ !

می‌گوییم : داستان گفتگو با مردگان که در اروپا شیوع یافته و از چندسال پیش بایران هم رسیده و دستاویز بدست پاره شیادان داده این یکی از سفاهتهای اروپاست . راستی ما غفلت کرده‌ایم که تابحال از اینموضوع در پیمان گفتگو نکرده وحقیقت آن‌را باز ننموده‌ایم .

اکنون دراینجامجال سخنرانی ازآن را نداریم تنها باین اندازه بسنده میکنیم که اینان‌هم صوفیان اروپا هستند و در دغلکاری پای کم از صوفیان شرق ندارند . آنچه دراین زمینه حقیقت دارد حرکت میزاست‌وبس و این حرکت ارتباطی به یکمرده یا روانی ندارد . بلکه نتیجه قوای گرد میزنشینان است . ولی هواداران این‌کار آنحرکت را که محسوس‌است وسیله گرفته چندین دعوی بزرگ‌دیگر بقالب می‌زنند ازتناسخ وحلول ومانندآن واینکه روانها بوسیله آمدوشد باین جهان بهتروبرتر میشوند ودرآنجهان درجه ها ومرتبه‌ها دارند و اینکه هرروانی‌کەدریکبار درآمدن باینجهان زشتکاریها کرد درآن درآمدن‌دیگر سزای‌خودرا می‌یابد.واینکه‌روانها درآن جهان‌خودباهم دشمنی می‌نمایندوباهمدیگر بکشاکش‌برمی‌خیزند دروغ میگویند مردم رادست می‌اندازند تار میزنند رقص میکنند آواز می‌خوانند ازاینگونه پندارهای بی‌بنیاد که بسیاردارند .

کسانیکه این دسته را از نزدیك نمی‌شناسند چنین خواهند پنداشت که ایشان اگرهم راه اشتباه می‌پویند چون بجاودانی روان وجهان پاداش وسزا باوردارند ازاین جهت کسان خداترس و دیندار می‌باشند . ولی چون از نزدیك ایشان را بشناسیم خواهیم‌دید که براستی آنچه ندارند دین وخدا ترسی است وبراستی انبار دروغ می باشند وچنان دراین باره‌بی‌پروا شده‌اند که برای‌هر چیزی دروغها می‌بافند ودر کتابهای خود می‌نویسند وکاررا باآنجا رسانیده‌اند که بگویند فلان روان به فلان انجمن در آمده ناهار خورد وما عکس از او برداشتیم .

نمیگویم همه ایشان اینحال رادارند. شایدهم کسانی دیندار وراستگو فریب خورده نزدآنان رفته باشد. ولی انبوه آنان آنحال رادارند که گفتیم.

دوست مامیگوید :

درموضوع «وحدت وجود» نمیگویم امرمسلمی است. ولی اکثر علماء ومحققین از صوفیه وغیر صوفیه آنرا قبول کرده رد آن نیز باین آسانی نیست. بهر حال یك موضوعی که علمی است شما نباید وسیله قدح صوفیه قرار بدهید.

می‌گوییم : درباره وحدت وجود درجای دیگری باید سخن بیشتر راند. در اینجا بیك داستانی بسنده میکنیم : پادشاهی بهنرپروری معروف بود و هنرمندان از دور و نزدیك بپیش او می‌شتافتند. روزی مردی نزد او آمده هنر خودرا چنین شرح داد که می‌تواند پارچه ابریشمی بسیار گرانبهایی بباقد که کسی مانندهٔ آنرا بافتن نتواند ویکی از خاصیت‌های آن پارچه این خواهد بود که «زنا زاده» آنرا دیدن نتواند و اینست که می‌توان بوسیلهٔ آن زنازادگان را از دیگران باز شناخت. پادشاه از شنیدن این هنر در شگفت شده پول گزافی باو داده دستور داد که دریکی ازاطاقهای کوشك پادشاهی دستگاه درچیده ببافتن آن پارچه بپردازد.

هنرمند دستگاهی درچیده بکار خود پرداخت و چند روز نگذشت که ستایش پارچه نیمه بافته او بزبانها افتاد. هریکی از درباریان به بتماشامیرفت و برمیگشت با زبان دیگری ستایش آنرا مینمود. تا آنکه خبر آوردندکه پارچه نزدیك بانجام است و پادشاه باوزیر هوس تماشا کرده بانجا رفتند.

پادشاه همینکه باطاق درآمد جهان در دیده اش تیره گردید. زیرا جز دستگاه تهی چیزدیگری درنیافت. واین بود که در دل خودصد نفرین بمادرش فرستاد. لیکن بهرحال چون وزیر دست بپارچه مالیده به به میگفت و ستایش ازآن مینمود این نیز دستی مالیده به به کرد. در حالیکه چشم وزیر نیز چیزی ندیده اوهم در دل نفرین بمادر میفرستاد و راستی اینستکه هیچ پارچه‌ای درکار نبود. بلکه مرد دغلکار دستگاهی درچیده و هر زمانی که کسی برای تماشا فرا میرسید پیشاپیش آن نشسته بخیره دستهای خود را

تکان میداد وهر کس که تا کنون آنجا آمده بود چیزی ندیده ولی از ترس رسوایی که زنازاده نامیده نشود از پیش‌خود ستایشهایی بافته ودر بیرون میگفت .

در ایران بسیاری از کارها مانند این مثل است : بسیاری از شعرا هستند که گفته‌های آنها جز کلمه‌های پوچ و بیمعنی نیست . ولی مردم از ترس آنکه نگویند معنی شعر های فلان شاعر بزرگ را نفهمیده هر کس بدروغ دعوی فهم میکند . کلمه تمدن که روزنامه نویسان و دیگران همیشه آن را برسر زبان دارند هیچیکی تا کنون معنی آنرا ندانسته‌اند ولی ازترس رسوایی صدا درنیاورده همیشه آن‌را بکار میبرند.

بهرحال موضوع وحدت وجود که صوفیان آنرا بنیاد کار خود گرفته‌اند نیز ماننده آن مثل می‌باشد . زیرا موضوعی‌است که بفهم درنیاید و کسی آن را درنیابد و باآنکه مولوی در مثنوی وشیخ عطار در منطق‌الطیر سخن خودرا برروی آن بنیاد گزارده‌اند ما یقین داریم که کسی آنرا نفهمیده و نخواهدفهمید. آن مثلهایی که برای روشن ساختن آن آورده‌اند از قبیل مثل دریا و موجهای آن و مثل‌آفتاب وشعاعهای آن ومثل حرکت دست وحرکت سایه آن ومثلیکه سید احمد هاتف زده و میگوید :

چشم بگشا بگلستان وببین | جلوه آب‌صاف در گل‌وخار
زاب‌بیرنگ صدهزاران رنگ | لاله و گل نگر دراین گلزار

هیچیک از اینها بامقصود درست نمیآید و از اینجاست که بسیاری از صوفیان مدعی شده‌اند که وحدت وجود را باید از راه ریاضت دریافت .

اینکه می گویید : یکموضوعی که علمی‌است شما نباید وسیلهٔقدح صوفیه قرار بدهید می‌گوییم : صوفیان چرا باید یکموضوعی را که بگفته شماعلمی است وحال ناروشنی دارد وبگفته من پنداری بیش‌نیست دستاویز هرزه‌کاریهای خود سازند و در همهٔ شعرهای خود آن را بکار ببرند تا ما ناگزیر باشیم برآنان ایراد بگیریم .

زیرا موضوع « رسیدن بخدا » که صوفیان مدعی هستند وبدستاویز آن خود را از هرکار و رنجی آسوده ساخته در خانقاهی بتن پروری می پرداختند بنیاد آن همانا این داستان وحدت بوده . داستان عشق بازی‌صوفیان با آن درازا و پهنا که میدانیم نیز بنیادش این داستان بود . رسوائی ننگین

بچه بازی که پاره صوفیان داشته اند نیز بدستاویز همین موضوع بوده . جامی می گوید :

حسن خویش از روی خوبان آشکارا کرده.
پس به چشم عاشقان در وی تماشا کردهٔ

شیخ عطار میگوید :

ای روی در کشیده ببازار آمده خلقی بدین طلسم گرفتار آمده

در پایان سخن آنچه را که در آغاز مقاله در زمینه شعرا گفتیم در اینجا درباره صوفیان تکرار می کنیم . وآن اینکه ما از دشمنی باهر کس سخت پرهیز داریم و این هنری برای ما نیست که از مردگانی که از این جهان در رفته اند و کارشان با خدا افتاده بدگوئی نمائیم . این گفتهای ما از راه ناچاری وجز بنام دلسوزی نیست . زیرا در جاییکه می بینیم امروز هم دسته هایی از مردم پای بند آن پندار های بی سر وبن صوفیان هستند وبدینسان خود را از دیگران جدا می دارند ناگزیریم که خطاهای صوفیان را بازنماییم تا اینانرا از اینراه بازگردانیم .

اینست که دوباره بسخن برگشته برادرانه می گوییم : شما اگر در جستجوی خدایید راست ترین و ساده ترین راه خدا شناسی همان است که پیغمبران نشان داده اند و هرگز نیاز باین راههای پرپیچ و خم صوفیان که سر انجام هم به بیابان سرگردانی خواهد انجامید ندارید . اینراه را برای جنید ها وحسین حلاجها وبایزیدها وعطار ها بگزارید وبگذرید .

اما دربارهٔ دل ازجهان کندن واز خودگذشتن وبا دلخواه و هوسهای خود نبرد کردن و اینگونه کارها که دارید چنانکه گفتیم ما نه‌تنها خرده برشما نمیگیریم بلکه برشما در اینکار نیك آفرین سروده فیروز مندی شما را از خدا خواستار میباشیم .

یک کار راد مردانه

یا نخستین گام در راه همدستی شرقیان

ترجمه شدن آیین را بعربی که چندی پیش خبردادیم این نکته را نگفتیم که این کار بخواهش راد مرد گرانمایه ای از مصریان انجام گرفته است ·

آری « سعادتمند محمد طلعت حرب پاشا » رئیس بانک دولتی مصر که یکی از بزرگان آن سر زمین می باشند و خود دل روشنی دارند و زشتیهای اروپاییگری را در یافته‌اند از زبان یکی از دانشمندان ایران که اکنون در مصر زندگی دارند گفتگوی آیین را شنیده و خواستار ترجمه آن بعربی شده بودند که با خرج خود چاپ نمایند و چون ما آن را (بخش یکم را) ترجمه کرده فرستادیم اینک بتازگی خبر رسیده که در « مطبعه مصر » بچاپ آن شروع کرده‌اند .

چنانکه در عنوان سخن گفتیم این کار راد مردانه نخستین گام در راه همدستی شرقیان می باشد وخود مایه سرفرازی شرق است :

راد مردی از « وادی‌النیل » دست بسوی یک ایرانی دراز کرده پشتیبانی ازو دریغ نساخته . این خواست خداست . این خود گواهی است که در شرق ریشه مردانگی و آزادگی نخشکیده است ·

هان ای مرد راد خدایت فیروزی دهاد ! در این جهان که سرفراز هستی در آن جهان سرفراز ترت گرداناد !

کسروی

شعر در پیمان

اروپا پس از آنکه دو قرن بیشتر زنان را بازیچه هوسرانی ها گرفته وهر روز راه دیگری زیر پای آنان گزارده تازه امروز در انجمن همدستی مردمان (جامعه‌ملل) به پیشنهاد مسیو لیتوینوف کمیسر امور خارجه دولت شوروی گفت‌گو از «حقوق زنان» می‌رود. ما در این باره در سال دوم گفت‌گوهایی خواهیم داشت. کنون را در اینجا به شعرهای آقای گوهری و آقای نقوی بسنده می کنیم:

زن وجایگاه او

گویند بعهد جاهلیت / بدحجله‌عیش دختران گور
آن مردم دور از آدمیت / بد منطقشان بانوان زور
تا آنکه ظهور کرد اسلام
آن دد منشی گرفت آرام
امروز سخنوران ایران / با آنکه ادیب و نکته‌سنجند
هستند زجهل خلق حیران / زین مردم ژاژگو برنجند
دارند دلی زغصه پرخون
از جهل عوام سخت محزون
امروز گروهی از جوانان / دلباخته رسوم غربند
در دیر و حرم فسانه خوانان / از صنعت و از علوم غربند
آری بزبان هنر پرستند
هنگام هنر چو مرد مستند
جمعی زندای عشق مهجور / خود گوش بهر ترانه کردند

جمعی ز حقیقت ادب دور آزادی زن بهانه کردند
این بلهوسان بی حقیقت
دزدند ولیک دزد عصمت

ای زن تو زنا کسان بپرهیز چون مظهر صنع کبریائی
با مردم اجنبی میامیز زیرا که لطیف و دلربائی
اینان مگس عسل پرستند
این طایفه بی شراب مستند

ای بی هنران اصالت زن با شیوهٔ رقص مشترك نیست
بی پا و سران جلالت زن در فرم لباس یا بزك نیست
این رقص که منشأ نشاط است
دردا که اساس انحطاط است

این بی خبران کجا شناسند آئین مقام مادری را
از کردهٔ بد نمی هراسند کردند چو پیشه خودسری را
این شیوه به نفع دیگران شد
پامال حقوق مادران شد

آنخانه که زن در آن مدیر است آنخانه براستی بهشت است
آنزن که بکار خود بصیر است حور است و پری اگرچه زشت است
آنزن که ز عفت است محروم
بیچاره و مقدمش بود شوم

ما قدر زنان نمی شناسیم زیرا وی زنان بدیده خوارند
تا ما ز پی مد لباسیم آنها بی سیم لاله زارند

ما بی‌خبر از رموز کاریم
پیوسته به رنج وغم دچاریم

این مسئله شد بما مسلم		تأمین معاش کار زن نیست
آهنگری و دمیدن دم		در نزد خرد شعار زن نیست

زن خلعت زندگی چو پوشید
از جام عفاف باده نوشید

خیاط ازل بقامت زن		ببریده لباس مادری را
شد کار زن از ازل معین		کس از تو نخواست داوری را

هان رای تو قاضیا خلاف است
اکنون که مقام اعتراف است

مردان و زنان را مساوات		بحری است که هست بیکرانه
آزادی زن در اجتماعات		حقا هوسی است احمقانه

زن باهنر است و با فراست
آن به که گریزد از سیاست

شأنی نبود برای زن این		گر رأی دهد در انتخابات
کو دیده روشن خرد بین		تا خنده زند براین خرافات

ای ناصح بی وقوف جاهل
فکر تو بود سقیم و باطل

آن زن که بپای گاهواره		شب عمر گران خود کند طی
که اختر کان کند شماره		که ناله کند زشوق چون نی

این کار بود بسی مهمتر
از نقشهٔ ده وزیر کشور

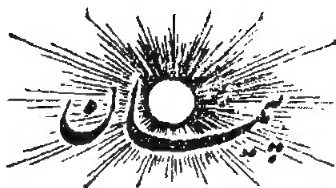
کانون محبت است و الفت — آنخانه که زن در آن مقیم است
کافی است در این مقوله صحبت — این ریشه در آب از قدیم است
پیغمبر ما رسول اکرم
فرموده که زن بود مکرم
ای مشرقیان به عقل سو کند — تقلید ز غربیان تباهی است
این وضع الم فزای هرچند — بر گفت صحیح ما گواهی است
اما بوظیفه رسالت
کردیم عمل بدین مقالت
گفتیم سخن بسی در این باب — افسوس که گوش حق شنو نیست
شد حاصل عقل خشك و بی آب — یك خوشهٔ قابل درو نیست
آن به که چو گوهری بکوشیم
تا جامهٔ معرفت بپوشیم

عباس گوهری

زنان تر دامن

آمیزش زن بمردم بیگانه
لغزشگه عفت است ای فرزانه
زن پردهٔ عصمت خود و مرد درد
آید چو بزك کرده برون از خانه

سرایان نقوی پاکباز



سال دوم پیمان

با این شماره سال یکم پیمان بپایان می رسد · در باره سال دوم چیزهایی که در شماره های پیش ازین نوشتیم چون دوستان پارهٔ ایراد هایی گرفته‌اند ناگزیریم در آن شرطها تغییراتی بدهیم .

ازجمله آقای میرزامحمد علی اخباری که امسال کوششهای بسیاردر باره پیشرفت پیمان کرده اند در زمینه بهای سالانه که نوشتیم پنجتومان باشد رضایت نداده بهتر آن دانسته اند که باهمه افزودن برصفحات سال دوم بهای اشتراك همان چهار تومان باشد ·

نیز کسانی ازدوستان دهماهه بودن مجله رانه پسندیده اند .

در نتیجه این ایراد گیریهای دوستان تغییراتی درشرایط سال آینده داده‌ایم واینك آخرین ترتیب را اعلان می کنیم :

آگاهی‌ها درباره سال دوم

۱ ـ سال دوم پیمان از آذرماه شروع گردیده هرماهی یك شماره چاپ خواهد شد .

۲ ـ هرشماره دارای صدصفحه (۹٦ صفحه سفید و ٤ صفحه رنگین) خواهد بود .

۳ـ بهای اشتراك سالانه چهار تومان (برای شاگردان دبستانها ودبیرستانها سه‌تومان وبرای طلاب علوم دینی دو تومان) خواهد بود .

ششماهه یك‌نیم بهای سال .

٤ ـ وجه اشتراك نقد گرفته خواهد شد .

٥ ـ برای اینکه مجله رابرهیچکس تحمیل ننماییم بااین شماره ورقه درخواستی می فرستیم که هر کسی خواستار اشتراك درسال دوم می باشددرخواست نامه راامضا کرده پس بفرستد. هر کسی که درخواست نامه را پس نفرستاد مجله برای او فرستاده نخواهد شد .

٦ ـ کسانی را که نمایندگان ازشهرهای دیگر پیشنهاد می کنند خود ایشان باید عهده دار دریافت بهای اشتراك باشند .

خواهش ازهواداران پیمان

چهار تومان‌بهای اشتراك مبلغ گزافی نیست.اگرآقایان‌مردانگی نموده همگی ایشان پولهای آبونه را در همان آغاز کار بفرستند در کارو پیشرفت مجله تفاوت مهمی روی خواهد داد. زیرا درآنصورت خواهیم توانست کاغذرایکجا وارزان‌تهیه نماییم. شایدهم بتوانیم‌چاپخانه کوچکی را برای پیمان بنیاد گزاریم .

امیدواریم‌آقایان این خواهش مارا از نظر دور ندارند .

نماینده پیمان درعراق

ما خرسندیم که کسان گرانمایه وارجمند پاکدلانه وبنام دستگیری وهمراهی نمایندگی پیمان را پذیرفته عهده دار زحمت می شوند . از جمله بتازگی تجارتخانه گرانمایه پارسادرعراق باهمه اشتغال و کاریکه دارد محض بنام همراهی نمایندگی پیمان را عهده دار گردیده ،

ما درضمن سپاسگزاری ازتجارتخانه محترم بهمه مشترکین عراق چه آنانکه از آغاز انتشار مجله مشترك بوده اند و چه آنانکه بتازگی مشترك شده‌اند اعلان می کنیم که درهمه رجوعات بان تجارتخانه محترم رجوع نمایند .

نیز کسانی که برای سال دوم مشترك می شوند می توانند وجه خود را بان تجارتخانه بپردازند .

آگاهی

کسانی که ازشمارهای سال یکم کسر دارند می توانند کسر خود را ازاداره پیمان بخواهند . ولی باید برای شمارهای ششماهٔ نخستین بهر شمارهٔ دوقران وبرای شمارهای دیگر هرشماره چهارقران پول یاتمبر پست بفرستند :

شمارهای امسال از ۱ ـ ۱۲ مقداری در ادارهٔ هست . شماره ۱۳ تمام شده که اگر کسانی بفروشند اداره میخرد . از شمار های دیگر ازهر کدام چند نسخه هست .

اگر کسانی از جزوه های تاریخ پانصد ساله خوزستان خواستار باشند می توانند برای هر جزوه (۸ صفحه) دهشاهی پول یا تمبر پست فرستاده خواستار شوند .

نگارشها در سال دوم پیمان

چنانکه گفته ایم درسال دوم پیمان تغییری در نگارش ها داده خواهد شد ، زیرا گذشته از موضوعهایی که درامسال دنبال میکردیم یکرشته موضوعهایی نوین را دنبال خواهیم کرد :

۱ ـ زیرعنوان «نادانیها» یکرشته عیبها وزشتی ها را که در میان شرقیان رواج دارد دنبال خواهیم کرد .

۲ ـ زیر عنوان «زبان فارسی» از کلمه های فارسی که امروز در نتیجه کاستن از کلمه‌های عربی بانها نیاز داریم تا بجای آن کلمه های عربی بگزاریم گفتگو داشته میدانی برای یکرشته تحقیقهای علمی باز خواهیم کرد .

۳ ـ زیرعنوان «تاریخ امروز» حوادث هرماه را چه درشرق و چه‌درغرب یادداشت خواهیم کرد واین جز ازمقالهای سیاسی خواهد بود که زیرعنوان «گزارش شرق وغرب» می نگاریم .

۴ ـ بموضوع تندرستی توجه بیشتر نموده درهر شماره مقاله ای از دکتر دانشمند ما دکتر تومانیانس وازدیگران چاپ خواهیم کرد . نیزازآقای دکتر رفیعخان امین خواهش کرده‌ایم که مقالهایی درموضوعهای مهم طبی که خود ایشان درنظر دارند ارسال فرمایند .

۵ ـ درباره قوانین اروپا که پارسال مجال کمی پیدا کردیم امسال بشرح وتفصیل گفتگو خواهیم داشت .

۶ ـ درباره زنان آخرین سخن را گفته ودیگر جای سخن دراین باره نخواهیم گزاشت .